



پرده آهنین

وینستون چرچیل



پرده آهنین

وینستون چرچیل





آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

پرده آهنین

Iron Curtain

نویسنده: وینستون چرچیل (Winston Churchill)

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

عکس روی جلد: وینستون چرچیل از آرشیو کتابخانه کنگره آمریکا

© E-Collaborative for Civic Education 2018

پرده آهنین

زندگی حماسی وینستون چرچیل (۱۸۷۴-۱۹۶۵) چندین دوره را در سیاست شامل می‌شد - از ظاهر شدن‌اش در کسوت قهرمان جنگ در جنگ بوئر در سال ۱۸۹۹ تا گام نهایی او در لباس نخست وزیر بریتانیا از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵. در این میانه چرچیل فرمانده نخست نیروی دریایی در جنگ اول جهانی، رئیس خزانه در دهه ۱۹۲۰، نخست وزیر افسانه‌ای و رهبر جنگی از سال ۱۹۴۰ تا سال ۱۹۴۵ بود.

چرچیل به همان اندازه که قهرمان دموکراسی بود قربانی آن نیز بود. در طول بیش‌تر سال‌های دهه ۱۹۳۰ او به خاطر هشدارهای مصرانه و فاقد محبوبیت‌اش درباره خطر آلمان نازی از مناصب عمومی برکنار بود. در سال ۱۹۴۵ پس از این که مردان و زنانِ هم‌میهن و در محاصره‌اش را در جنگ برابر هیتلر به پیروزی رساند، در انتخابات سراسری پس از جنگ به طور ناگهانی و نامحترمانه از مقام‌اش کنار گذاشته شد. با این حال او همچنان پوپولیست و دموکراتی تمام‌عیار باقی ماند که هرگز دست از این قاعده مشهورش نکشید که: دموکراسی بدترین نظام سیاسی است، جز این که در میان بقیه از همه بهتر است.

این سخنرانی در دومین دوره تبعید سیاسی‌اش ایراد شده است. چرچیل در این سخنرانی، که در سال ۱۹۴۶ در فولتون میسوری ایراد کرد، استدلال می‌کند که سرشت تمامیت‌طلبی شوروی از جنس همان تمامیت‌طلبی نازی است. او می‌گوید که دموکراسی‌های غربی مبارزه‌ای طولانی و دشوار در برابر تبلیغات بی‌امان و قدرت مسلح آن در پیش دارند. می‌توان گفت که این سخنرانی - که در ایالات متحده آمریکا با

همدلی بسیار بیش‌تری شنیده شد تا در بریتانیای کبیر - جنگ سرد را کلید زده است. در اصرار چرچیل بر قدرت ذاتی جامعه‌های دموکراتیک می‌توان طنین سخنان پریکلس را شنید. سخنان چرچیل در ایمان تزلزل‌ناپذیرش به پیروزی نهایی اندیشه‌ها و جامعه‌های دموکراتیک بر تمامیت‌خواهی، یک بار دیگر پیش‌آگاهی‌اش را نشان می‌دهد. وقایع سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ با فروپاشی دیوار برلین و جایگزینی دولت کمونیست با دولت‌های دموکراتیک در اروپای مرکزی و شرقی گویی اثباتی بر حقانیت او بود.

خوشحال‌ام که امروز بعدازظهر به کالج وست‌مینستر آمده‌ام و مفتخرم که مدرکی به من داده‌اید. نام «وست‌مینستر» به نوعی برای من آشنا ست. انگار اسم را قبلاً شنیده‌ام. در حقیقت بخش بسیار بزرگی از تحصیل و آموزش من در سیاست، دیالکتیک، رتوریک و یکی دو چیز دیگر در وست‌مینستر بوده است. در واقع هر دو ما در دو نهاد یکسان، مشابه یا هم‌خانواده آموزش دیده‌ایم. همچنین مایه افتخار است، شاید افتخاری منحصربه‌فرد، که ملاقات‌کننده‌ای خصوصی را رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا به مخاطبانی دانشگاهی معرفی کند. رئیس‌جمهور در میان مشغله‌های سنگین، وظایف و مسئولیت‌های‌اش - که کسی خواهان‌شان نیست ولی کسی هم آن‌ها را پس نمی‌زند - هزار مایل سفر کرده است تا جلسه ما را امروز در این‌جا تکریم کند و بزرگ بدارد و به من فرصتی دهد تا خطاب به این ملت هم‌خانواده و همچنین هم‌وطنان خودم در آن سوی اقیانوس و شاید در بعضی کشورهای دیگر سخن بگویم.

رئیس‌جمهور به شما گفته است که آرزوی او ست - چنان‌که مطمئن‌ام آرزوی شما نیز هست - که در ارائه مشورت صادقانه و راستین خود در این روزگار نگران‌کننده و حیرت‌افزا آزادی کامل داشته باشم. من یقیناً از این آزادی استفاده خواهم کرد و بیش‌تر احساس می‌کنم که این کار درستی است؛ چون هر جابه‌طلبی فردی و خصوصی‌ای که در روزگار جوان‌تر بودن‌ام دنبال کرده‌ام و رای ناممکن‌ترین رویاهای من محقق شده است. اما بگذارید این نکته را روشن کنم که من هیچ ماموریت یا منصب رسمی از هیچ نوعی ندارم و فقط به نیابت از خودم سخن می‌گویم. این‌جا چیزی نیست جز همین که می‌بینید. در نتیجه با تکیه بر تجربه سال‌های دراز عمرم می‌توانم به ذهن‌ام اجازه دهم تا مرووری کنم بر مشکلاتی که در روزهای پس از پیروزی مطلق نظامی‌مان حاصل

کرده‌ایم و سعی کنم با تمام قدرتی که دارم اطمینان یابم که آنچه با این همه ایثار و رنج حاصل شده است برای عظمت و امنیت آینده نوع بشر حفظ شود. ایالات متحده آمریکا در این دوره در نقطه اوج قدرت جهانی قرار دارد. این لحظه‌ای باوقار برای دموکراسی آمریکایی است. چون به همراه برتری در قدرت، پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری هیجان‌انگیزی نسبت به آینده می‌آید. اگر به اطراف‌تان نگاه کنید نه تنها احساس می‌کنید که ادای وظیفه کرده‌اید، احساس نگرانی خواهید کرد که مبادا در این مرحله دستیابی خود مرتکب قصور شوید.

اکنون فرصت، آشکار و درخشنده پیش روی هر دو کشور ما ست. طرد کردن، نادیده گرفتن یا درهم‌شکستن آن، سرزنش و ملامت طولانی روزگاران پس از ما را به همراه خواهد داشت. ضروری است که استقامت فکر، پشتکار در هدف و سادگی باشکوه تصمیم‌گیری، راهنما و حاکم مردم انگلیسی‌زبان در صلح باشد؛ هم‌چنان که در جنگ بود. ما باید ثابت کنیم از عهده این تکلیف دشوار بر می‌آییم و چنین نیز خواهیم کرد.

مردان نظامی آمریکایی وقتی به وضعیتی جدی نزدیک می‌شوند عادت دارند که در صدر تصمیم خودشان این کلمات را بنویسند: «مفهوم راهبردی کلی». در این عبارت حکمتی هست؛ چون منجر به روشنی فکر می‌شود. پس آن مفهوم راهبردی کلی که امروز باید ثبت کنیم کدام است؟ چیزی نیست جز امنیت و رفاه، آزادی و پیشرفت همه خانه‌ها و خانواده‌های همه مردان و زنان همه سرزمین‌ها.

من این‌جا به‌ویژه از کلبه‌ها و خانه‌های آپارتمانی بی‌شماری سخن می‌گویم که نان‌آورشان در میانه حوادث و دشواری‌های زندگی تقلا می‌کند تا زن و فرزندان‌اش را در برابر محرومیت حفظ کند و خانواده‌اش را با خداترسی بار بیاورد یا بر مبنای مفاهیمی اخلاقی که بسیاری اوقات نقش مهم‌شان را ایفا می‌کنند.

برای امنیت دادن به این بی‌شمار خانه‌ها، باید از آن‌ها در برابر دو مهاجم غول‌آسا یعنی جنگ و استبداد محافظت کرد. همه ما ناآرامی‌های هولناکی را می‌شناسیم که خانواده‌هایی معمولی را تحت فشار قرار می‌دهد؛ وقتی که نفرین جنگ سرزده بر نان‌آور آن‌ها و کسانی که او برای‌شان کار و تدبیر می‌کند وارد می‌شود.

ویرانی هولناک اروپا، با تمام عظمت ازدست رفته اش، و بخش های بزرگی از آسیا به چشم های ما خیره شده اند. وقتی نقشه های آدیان شرور و انگیزه های تجاوزگرانه دولت های قدرت مند بر مناطق بزرگی از قالب جامعه متمدن فرود می آید، مردم فروتن با دشواری هایی روبرو می شوند که از عهده شان بر نمی آیند. برای آنها همه چیز تحریف شده است، همه چیز در هم شکسته و حتی خرد و خوار شده است.

وقتی که این جا در این بعد از ظهر آرام ایستاده ام از تصور این که هم اکنون در واقع چه اتفاقی برای میلیون ها نفر رخ می دهد و در این زمانه وقتی قحطی زمین را در بر می گیرد قرار است چه بر سرشان بیاید، بر خود می لرزم. هیچ کسی نمی تواند آن چیزی را که «مقدار برآوردناشدنی رنج انسانی» نامیده شده است، به حساب و شمار در آورد. وظیفه و تکلیف عظیم ما این است که خانه های مردم عادی را در برابر هول و هراس و مذلت جنگی دیگر حفظ کنیم. همه ما بر سر این توافق داریم ...

حال می رسم به خطر دوم این دو مهاجم که کلبه، خانه و مردم عادی را تهدید می کند؛ استبداد. نمی توانیم این واقعیت را نادیده بگیریم که آزادی هایی که آحاد شهروندان در سراسر امپراتوری بریتانیا از آنها برخوردارند در تعداد زیادی از کشورها - که بعضی از آنها بسیار قدرت مندند - معتبر نیستند. در این کشورها انواع مختلفی از دولت های پلیسی مردم را در چنگال اختیار و سلطه خود دارند. قدرت دولت بدون هیچ قید و محدودیتی اعمال می شود؛ یا به دست دیکتاتورها یا به دست خیلی از الیگارش ها که از طریق حزبی بهره مند و ممتاز و یک پلیس سیاسی فعالیت می کنند. در این زمان که دشواری ها و مشکلات بی شمار هستند وظیفه ما نیست که با آمریت در امور داخلی کشورهایی دخالت کنیم که در جنگ فتح شان نکرده ایم. ولی هرگز نباید از بیان بی هراس اصول بزرگ آزادی و حقوق انسان - که میراث مشترک جهان انگلیسی زبان است - دست برداریم که از طریق منشور کبیر، لایحه حقوق، قرار احضار زندانی (Habeas Corpus)، محاکمه توسط هیئت منصفه و قانون متعارف انگلیسی مشهورترین تجلیات آن را در اعلامیه استقلال آمریکا می بینیم.

همه این ها یعنی مردم هر کشوری این حق را دارند و باید این قدرت را با تکیه بر اقدام قانون اساسی از طریق انتخابات آزاد بی قید و شرط، با رأی گیری مخفی، داشته باشند که خصلت یا شکل دولتی که تحت آن زندگی می کنند را

انتخاب کنند یا تغییر دهند؛ که آزادی بیان و اندیشه حاکم باشد؛ که دادگاه‌های عدل، مستقل از قوه اجرایی، فارغ از تعصب و جانب‌داری هر حزبی، قوانینی را که از توافق گسترده اکثریت بزرگ مردم برخوردارند یا زمان و رسوم به آن‌ها قداست بخشیده‌اند اجرا کنند. این‌ها سرفصل‌های اسناد آزادی هستند که باید در هر خانه‌ای موجود باشد. این پیام مردم بریتانیایی و آمریکایی به نوع بشر است. بیایید آنچه را که بدان عمل می‌کنیم نشر دهیم و تبلیغ کنیم. بیایید به آنچه که تبلیغ می‌کنیم عمل کنیم ...

بر سر صحنه‌هایی که اخیراً با پیروزی متحدین روشن شده بود اکنون سایه‌ای فرود آمده است. هیچ کس نمی‌داند که روسیه اتحاد شوروی و سازمان بین‌المللی کمونیستی آن در آینده نزدیک قصد دارد چه کند یا حد گرایش‌های گسترش طلبانه و فرقه‌گرایانه‌شان تا کجا خواهد بود؛ البته اگر حدی داشته باشد. من احترام و ستایش فوق‌العاده‌ای برای مردمان شجاع روس و برای رفیق دوران جنگ‌ام، مارشال استالین، قائل هستم. در بریتانیا - و بی‌شک در این‌جا نیز - همدلی و حسن نیت عمیقی نسبت به مردم تمام روسیه و عزمی برای تاب‌آوردن تمام اختلافات و واکنش‌ها در برقراری دوستی‌های پایدار وجود دارد. ما می‌فهمیم که روس‌ها با از میان برداشتن هر گونه احتمال تجاوز آلمان، نیاز دارند در مرزهای غربی‌شان امنیت داشته باشند. ما به روسیه در جایگاه به‌حق‌اش در میان کشورهای پیشرو جهان خوشامد می‌گوییم. ما از پرچم روسیه بر فراز دریاها استقبال می‌کنیم. بالاتر از همه، ما از تماس‌ها و ارتباطات دائم، مکرر و رو به رشد میان مردم روس و مردم خودمان در هر دو سوی اقیانوس اطلس استقبال می‌کنیم. اما این نیز وظیفه من است که بعضی از واقعیت‌ها را درباره وضعیت فعلی در اروپا با شما در میان بگذارم؛ چون مطمئن‌ام که می‌خواهید واقعیت‌ها را همان‌طور که می‌بینیم پیش روی شما بنهم.

از استچین در بالتیک تا تریست در آدریاتیک، پرده‌ای آهنین در سراسر قاره فرود آمده است. پشت آن خط، تمام سرمایه کشورهای کهن اروپای مرکزی و شرقی قرار دارد. ورشو، برلین، پراگ، وین، بوداپست، بلگراد، بخارست و صوفیه، همه این شهرها و جمعیت‌های مشهور اطراف‌شان در جایی واقع‌اند که باید آن را قلمرو شوروی بنامم و همگی آن‌ها نه فقط مقید به نوعی از نفوذ شوروی، مقید به سلطه و اختیار بسیار و در خیلی از موارد فزاینده مسکو هستند. تنها آتن است - یونان با آن شکوه نامیرای‌اش - که آزاد است درباره آینده‌اش

در انتخاباتی زیر نظر بریتانیایی‌ها، آمریکایی‌ها و فرانسوی‌ها تصمیم بگیرد. دولت تحت تسلط شوروی در لهستان تشویق شده است که دخالت‌های عظیم و به ناحقی داخل آلمان داشته باشد و اخراج اجباری میلیون‌ها آلمانی در ابعادی هولناک و تصوراتناشدنی در حال رخ دادن است. احزاب کمونیست، که در همه این کشورهای شرقی اروپا بسیار کوچک بودند، به درجه‌ای از اهمیت و قدرت رسیده‌اند که بسیار فراتر از تعداد آن‌هاست و در همه جا خواهان کسب تسلط تمامیت‌خواهانه هستند. دولت‌های پلیسی تقریباً در همه موارد مسلط شده‌اند و تا کنون جز در مورد چکسلواکی هیچ دموکراسی راستینی وجود ندارد.

ترکیه و ایران هر دو عمیقاً از ادعاهایی که نسبت به آن‌ها می‌شود و فشاری که دولت مسکو به آن‌ها می‌آورد، ناراحت و ناراضی هستند. در برلین، روس‌ها تلاش می‌کنند که در منطقه اشغالی‌شان در آلمان با ابراز لطف‌های خاص به گروه‌هایی از رهبران جناح چپ آلمانی، یک حزب شبه کمونیستی راه بیندازند. در پایان جنگ در ماه ژوئن گذشته، ارتش‌های آمریکایی و بریتانیایی بر اساس توافقی پیشین تا عمق حدود ۱۵۰ مایلی از جبهه‌ای به اندازه حدود ۴۰۰ مایل، به سمت غرب عقب‌نشینی کردند تا به متحدان روس ما اجازه دهند سرزمین‌های وسیعی را که دموکراسی‌های غربی فتح کرده بودند اشغال کنند.

اگر اکنون دولت شوروی از طریق اقداماتی مجزا کوشش کند که یک آلمان مدافع کمونیسم در مناطق خود برپا کند، باعث دشواری‌های جدی تازه‌ای در مناطق بریتانیایی و آمریکایی خواهد شد و به آلمان‌های شکست‌خورده قدرت می‌دهد تا میان شوروی‌ها و دموکراسی‌های غربی دست به مزایده بزنند. با هر نتیجه‌ای که از این واقعیت‌ها به دست آید - و این‌ها واقعیت هستند - بی هیچ تردیدی این اروپای آزادشده‌ای نیست که ما برای ساختن‌اش نبرد کردیم و آن اروپایی هم نیست که ملزومات صلحی دائمی را در خود داشته باشد.

امنیت جهان مستلزم اتحاد تازه‌ای در اروپا است که هیچ ملتی نباید برای همیشه از آن طرد شود. از دل نزاع‌های نژادهای قدرت‌مند والد در اروپا است که جنگ‌هایی جهانی - که شاهدشان بودیم یا در دوره‌های قبلی رخ داده‌اند - سر برآورده‌اند.

ما در طول زندگی خود دو بار دیده‌ایم که ایالات متحده - که درک نیروی‌اش کاری بس ساده است - به رغم تمایلات و سنت‌هایش و به رغم انتقادات از آن، توسط نیروهای قدرت‌مندی به این جنگ‌ها کشانیده شده است تا پیروزی جبهه

حق را تضمین کند؛ البته فقط پس از سلاخی‌های هولناک و ویرانی‌هایی که رخ داده بود. دو بار ایالات متحده مجبور شده است چندین میلیون از مردان جوان‌اش را به آن سوی اقیانوس اطلس بفرستد تا با جنگ دست‌وپنجه نرم کنند؛ ولی حالا جنگ می‌تواند هر کشوری را دریابد، می‌تواند هر جایی از بام تا شام سکنی گزیند. بی‌شک ما باید با هدفی آگاهانه برای تصفیه عظیم اروپا در داخل ساختار سازمان ملل متحد و بر اساس منشور آن کار کنیم. فکر می‌کنم این انگیزه‌ای گشوده برای سیاست‌گذاری بسیار مهمی است.

در برابر پرده آهنینی که پیش روی اروپا واقع است، دلایل دیگری هم برای نگرانی و اضطراب وجود دارد. در ایتالیا حزب کمونیست، که مجبور به حمایت از ادعای مارشال تیتوی برکشیده کمونیست‌ها درباره سرزمین‌های ایتالیایی راس آدریاتیک شده است، به شدت گرفتار مانع شده است. اما آینده ایتالیا در این میانه مشخص می‌شود.

یک بار دیگر کسی نمی‌تواند اروپایی از نو تولیدشده را بدون فرانسه‌ای قوی تصور کند. در تمام زندگی‌ام در خدمت عمومی برای تحقق فرانسه‌ای قوی کوشش کرده‌ام و هرگز ایمان‌ام را به سرنوشت فرانسه - حتی در تاریک‌ترین اوقات - از دست نداده‌ام. این ایمان را اکنون هم از دست نخواهم داد. با این حال در کشورهای بسیار زیادی، دور از مرزهای روسیه و در سراسر جهان، ستون‌های پنجم کمونیست ایجاد شده‌اند و در اتحاد کامل و فرمان‌برداری محض از دستوراتی که از مرکز کمونیستی می‌گیرند کار می‌کنند. جز در کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیایی و در ایالات متحده، که کمونیسم دوران نوباوگی‌اش را سپری می‌کند، احزاب کمونیستی یا ستون‌های پنجم دشواری روبه رشد و خطری در برابر تمدن مسیحی هستند. این‌ها واقعیت‌هایی حزن‌آور برای هر کسی هستند که صبح پس از پیروزی حاصل‌شده از این همه رفاقت بی‌نظیر با سلاح‌ها و با هدف آزادی و دموکراسی، باید درباره‌شان تأمل کند؛ ولی سخت بی‌خردانه خواهد بود اگر تا زمان باقی است پنجه در پنجه این واقعیات نیندازیم ...

خود را ملزم دیده‌ام که سایه‌ای را که در شرق و غرب بر جهان فرود آمده است توصیف کنم. در زمان عهدنامه ورسای من وزیری عالی‌رتبه بودم و دوست نزدیک آقای لوید جورج که رئیس هیئت بریتانیایی در ورسای بود. خود من با بسیاری از چیزهایی که انجام شد موافق نبودم ولی تصویری بسیار قوی در

ذهن‌ام از آن وضعیت دارم و برای من دردناک است که آن را با وضعیتی که امروز مسلط است مقایسه می‌کنم. در آن روزها امیدهای فراوان و اعتماد به نفس بی‌حدی وجود داشت که جنگ‌ها تمام شده است و مجمع ملل قدر قدرت خواهد بود. در این دنیای نحیف این روزها، آن حس اعتماد به نفس و حتی آن امیدها را نمی‌بینم.

اما از سوی دیگر این ایده که جنگی تازه گریزناپذیر است، برای من مشمژکننده است؛ حتی بیش از این بسیار قریب‌الوقوع است. چون مطمئن‌ام که بخت و اقبال ما هنوز به دست خود ماست و ما این قدرت را داریم که آینده را نجات دهیم و احساس وظیفه می‌کنم که اکنون - که مناسبت و موقعیت‌اش را دارم - با صدای بلند هشدار بدهم. من معتقدم نیستم که روسیه شوروی خواهان جنگ باشد؛ آنچه که آن‌ها خواهان‌اش هستند میوه‌های جنگ است و گسترش نامحدود قدرت و عقایدشان. اما تا زمانی که وقت باقی است، چیزی که ما باید بررسی کنیم جلوگیری دائمی از جنگ است و استقرار شرایط آزادی و دموکراسی به سرعت هرچه تمام‌تر در همه کشورها. دشواری‌ها و خطرات ما با چشم فروستن بر این‌ها از میان نمی‌روند. این که فقط منتظر شویم تا ببینیم چه اتفاقی می‌افتد باعث از میان رفتن آن‌ها نمی‌شود و با سیاست دلجویانه هم این دشواری‌ها از میان نخواهند رفت.

چیزی که لازم است حل و فصل ماجراست و هرچه این موضوع بیش‌تر به تأخیر یفتد، کار دشوارتر خواهد شد و خطرات پیش روی ما عظیم‌تر. با توجه به آنچه من از دوستان و متحدان روس‌مان در طی جنگ دیده‌ام متقاعد شده‌ام که آن‌ها هیچ چیزی را به اندازه قدرت و توانمندی نمی‌ستایند و در چشم‌شان هیچ چیزی به اندازه ضعف خوار و حقیر نیست؛ به ویژه ضعف نظامی. به این دلیل، دکرترین قدیمی توازن قوا نادرست است. اگر بتوانیم، یارای این را نداریم که در حاشیه‌هایی تنگ و محدود کار کنیم و وسوسه امتحان کردن قدرت را ارائه کنیم. اگر دموکراسی‌های غربی کنار هم بایستند و به اصول منشور سازمان ملل سخت ملتزم بمانند، اثرگذاری آن‌ها برای پیشبرد آن اصول، عمیق خواهد بود و هیچ کس نخواهد توانست متعرض‌شان شود. اما اگر دچار تفرقه یا سستی در انجام وظایف‌شان شوند و اگر بگذاریم این سال‌های بسیار مهم از دست بروند، آن وقت واقعا فاجعه و مصیبت بر سر همه ما آوار خواهد شد. دفعه قبل دیدم چنین اتفاقی دارد می‌افتد و با صدای بلند به هم‌وطنان خودم و به دنیا هشدار دادم

ولی هیچ کس توجهی نکرد.

تا سال ۱۹۳۳ یا حتی ۱۹۳۵، شاید می‌شد آلمان را از آن سرنوشت هول‌ناکی که بر آن مسلط شده بود نجات داد و همه ما از آن همه مذلت نجات پیدا می‌کردیم. [اما] دست هیتلر برای تسلط بر مقدرات نوع بشر باز گذاشته شد. در طول تاریخ هرگز نمی‌شد جلوی هیچ جنگی را به این آسانی و این چنین به موقع گرفت، جز همین که مناطقی به این وسعت را در جهان به ویرانی کشانید. به اعتقاد من می‌شد جلوی این جنگ را - بدون شلیک حتی یک گلوله - گرفت و آلمان می‌توانست امروزه قدرت‌مند، مرفه و آبرومند باشد؛ ولی هیچ کس گوش نداد و یکی‌یکی همه ما به درون آن گرداب هول‌ناک کشیده شدیم. مطمئناً دیگر نباید اجازه بدهیم چنان اتفاقی بیفتد

وینستون چرچیل - که پیوند تنگاتنگی با والاترین لحظات دموکراسی‌ها در نبرد قرن بیستمی‌اش با تمامیت‌گرایی داشت - فردی اشرافی بود که شهرت و محبوبیت‌اش در کشور خودش به شدت متزلزل بود.

